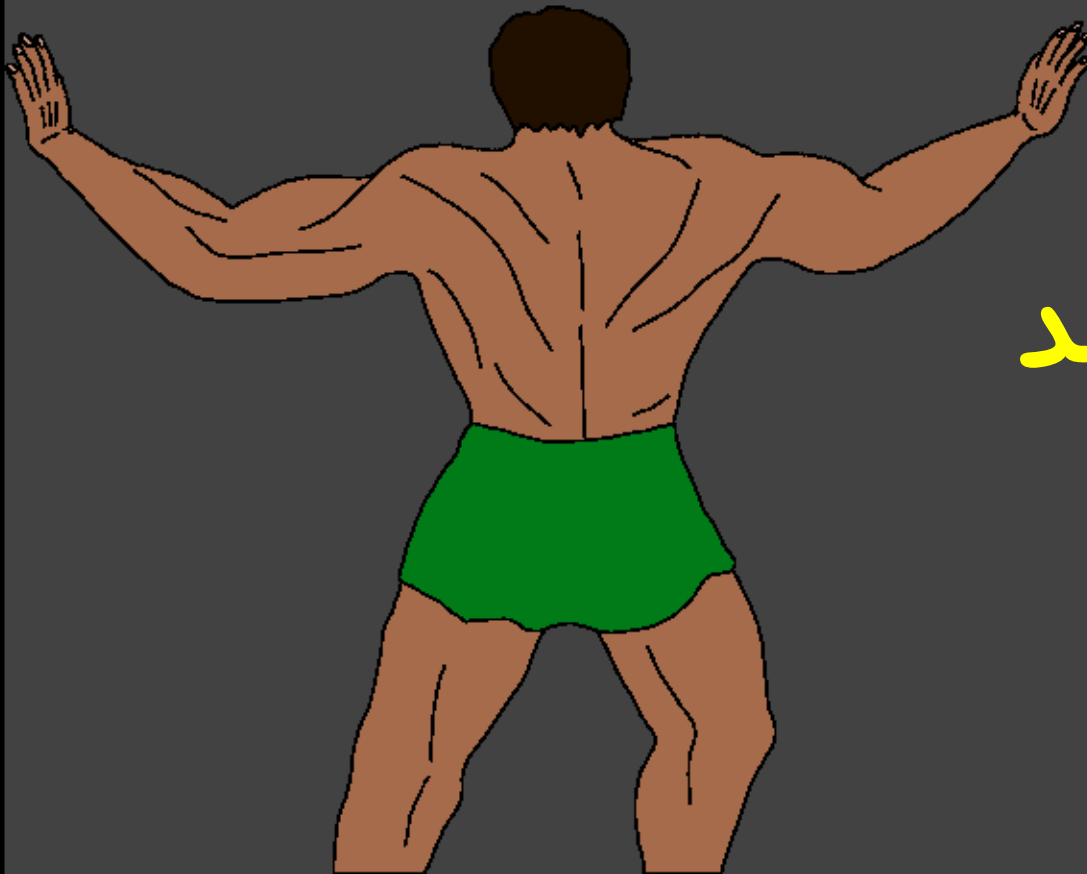


کتاب مقدس برای کودکان
تقدیم می کند



سامسون،
مرد قدرتمند
خدا



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: Janie Forest

Alastair Paterson

بازگویی از: Lyn Doerksen

ترجمه شده توسط: آرمین باقری

ناشر: Bible for Children

www.M1914.org

©2021 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



در زمان های قدیم، در سرزمین اسرائیل، مردی
به نام مانوخ زندگی می کرد، او و همسرش فرزندی
نداشتند، یک روز فرشته خداوند بر
همسر مانوخ ظاهر شد و به او گفت:
"تو صاحب یک فرزند

خاص خواهی شد."



همسر مانوخ این خبر خوب را به همسرش گفت.
مانوخ به درگاه خداوند التماس کرد و گفت:
"خداوندا، دوباره فرشته‌ات را نزد ما بفرست

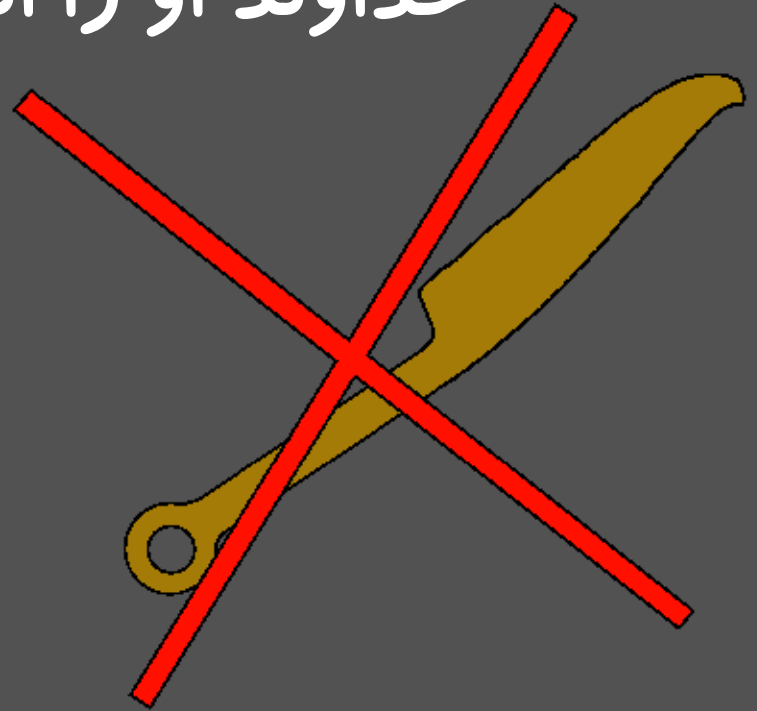
تا به ما بگوید با
کودکی که قرار
است به دنیا
بیاید چگونه
رفتار کنیم."





فرشته خداوند به مانوخ گفت که این
بچه هیچ وقت نباید موهای سرش
را کوتاه کند، هیچ وقت نباید الکل
بنوشد و او نباید غذاهای نجس بخورد.
خداوند او را انتخاب کرده تا

پادشاه شده
و اسرائیل
را رهبری نماید.





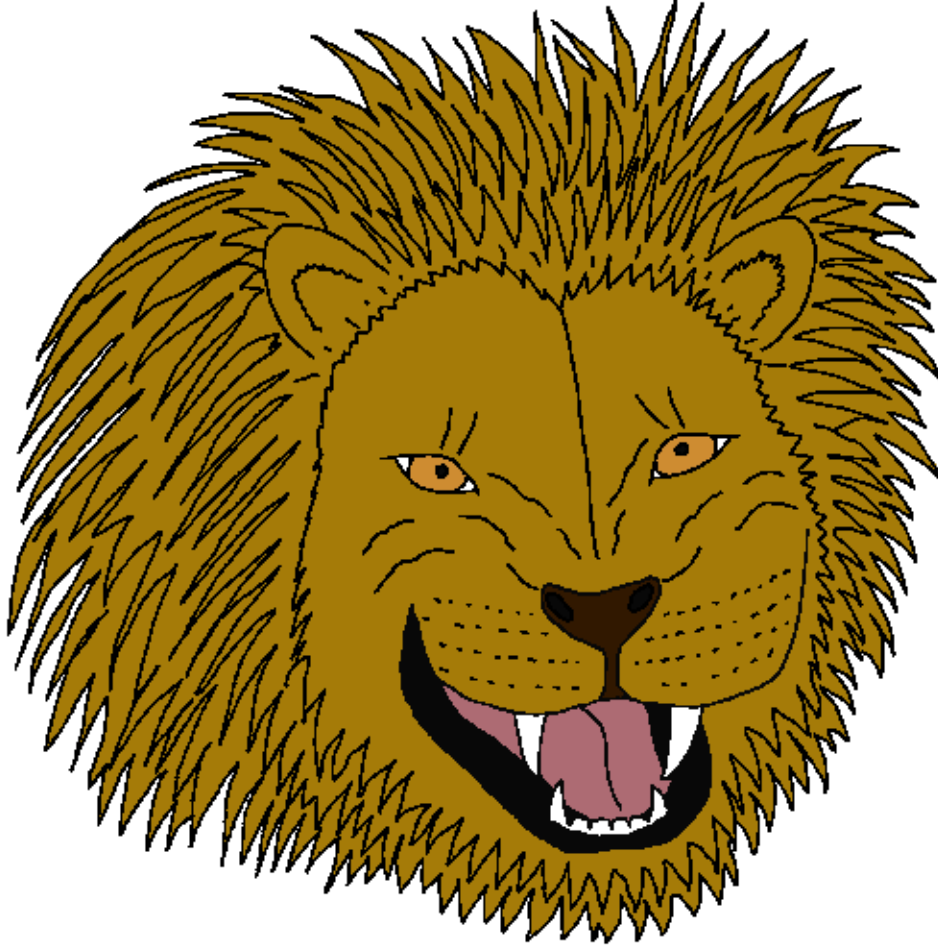
مطمئناً قوم خدا
به کمک احتیاج داشتند،
آنها خداوند را فراموش کرده

بودند، آنها توسط دشمنان فلسطینی شان مورد آزار
قرار می گرفتند. اما وقتی مردم دعا کردند خدا شنید.
او این کودک را فرستاد تا قویترین مرد دنیا شود.



پس آن زن، پسری به دنیا آورد و نام او را
"سامسون" گذاشت. کودک بزرگ شد و خدا
به او برکت داد و روح خدا
او را به شوق می آورد.

سامسون بسیار قوی
شد، روزی او با دستهای
خالی با یک شیر جوان
جنگید و او را کشت.





چندی بعد،

سامسون عسل

را از کندوی زنبورهایی که در

میان لاشه شیر لانه کرده بودند

برداشت و خورد. او یک معما طرح کرد؛ از

خورنده خوراک بیرون آمد و از زور آور شیرینی.





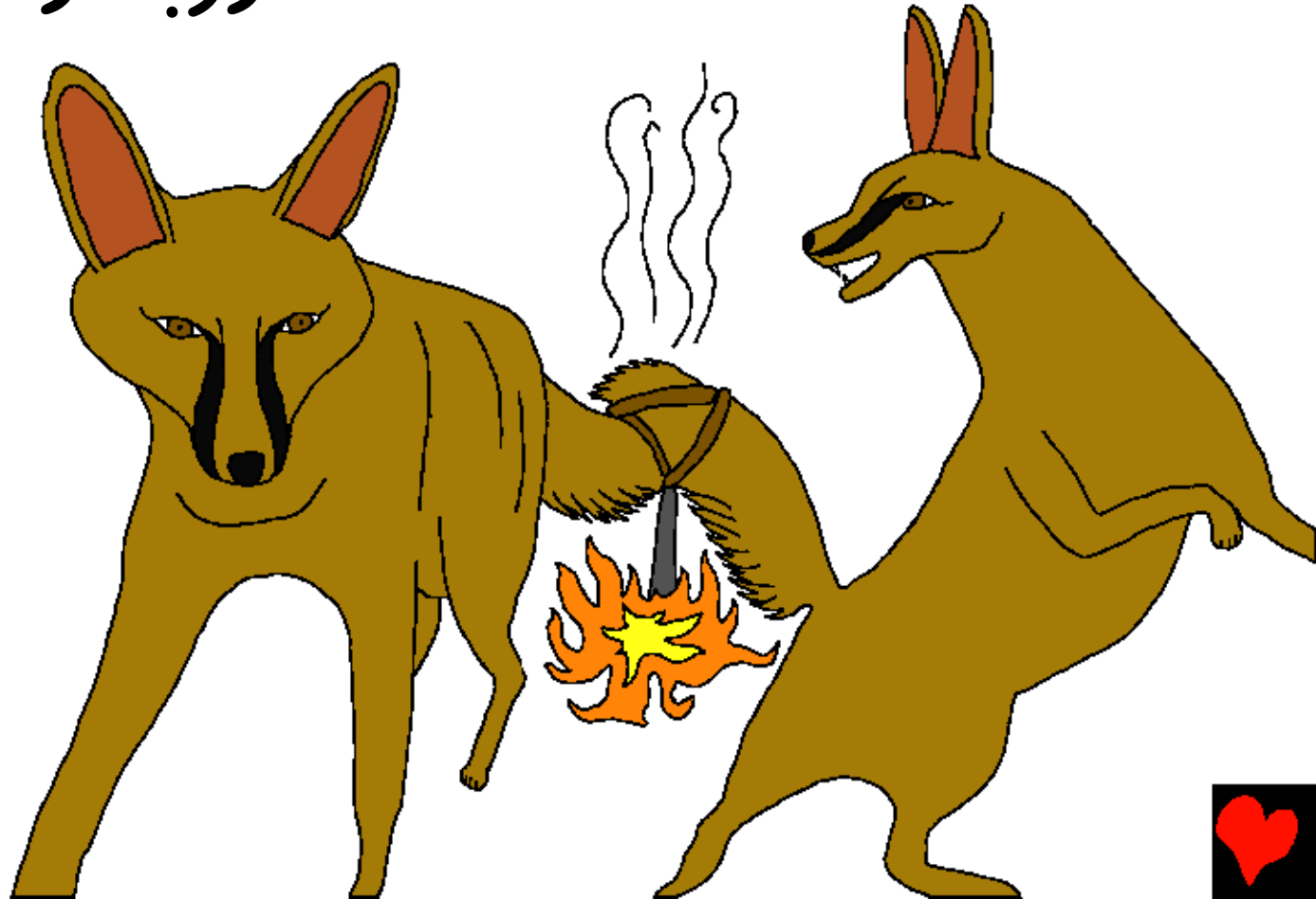
هیچکس
نتوانست

جواب معما را حدس بزند،
اما همسر جدید سامسون که
یک فلسطینی بود جواب را به
دوستان خود گفت. این کار
سامسون را بسیار عصبانی کرد.



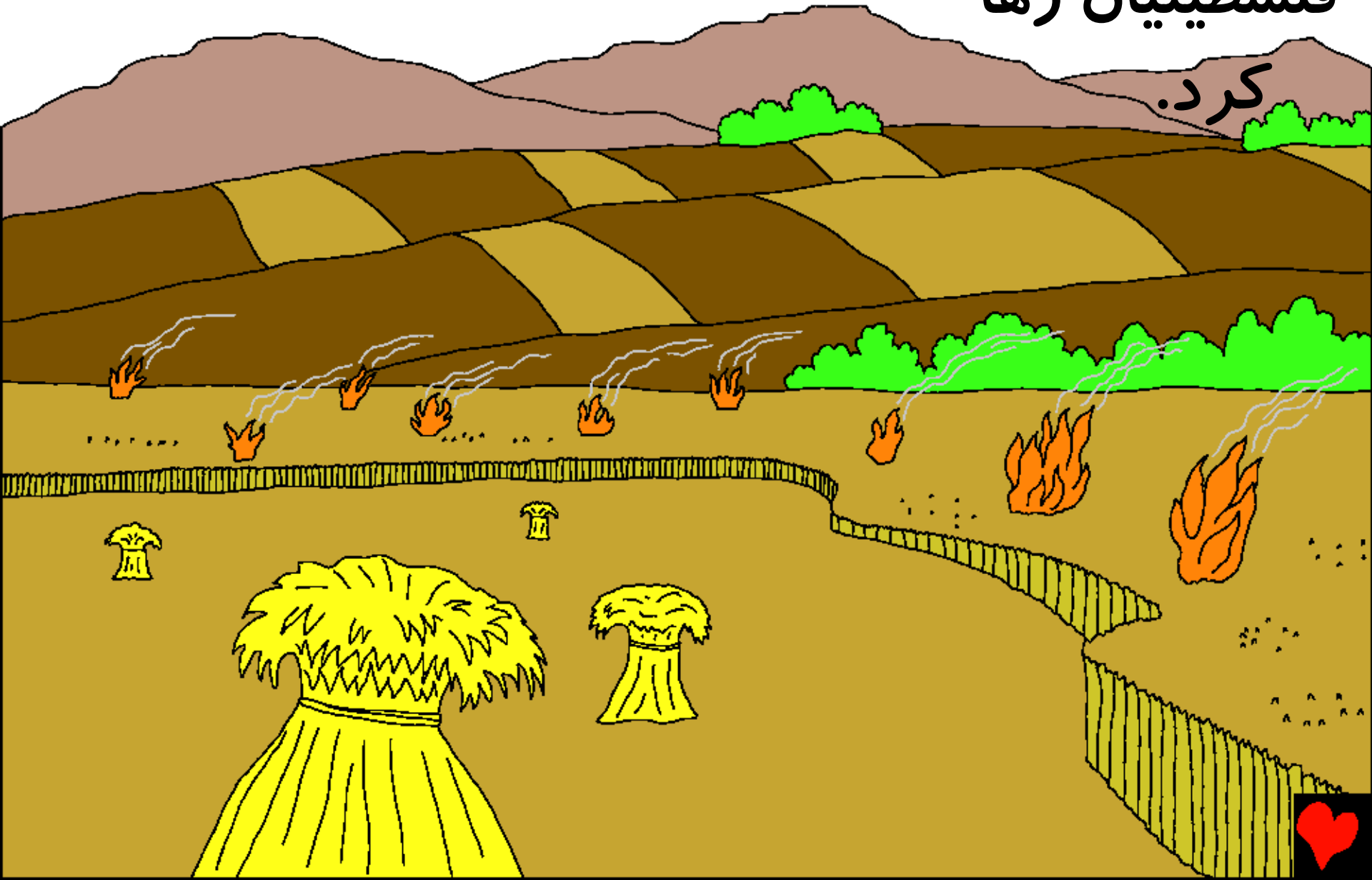
او زمانی که متوجه شد فلسطینیان همسرش را به
ازدواج بهترین دوستش در آوردند بیشتر عصبانی شد.
او نقشه انتقام کشید. اما چطور؟ اول سامسون سیصد
روباه را گرفت، دُمهای

روباهان را دو
به دو به هم
بست و میان
هر جفت دُم،
مشعل آتشی
قرار داد.

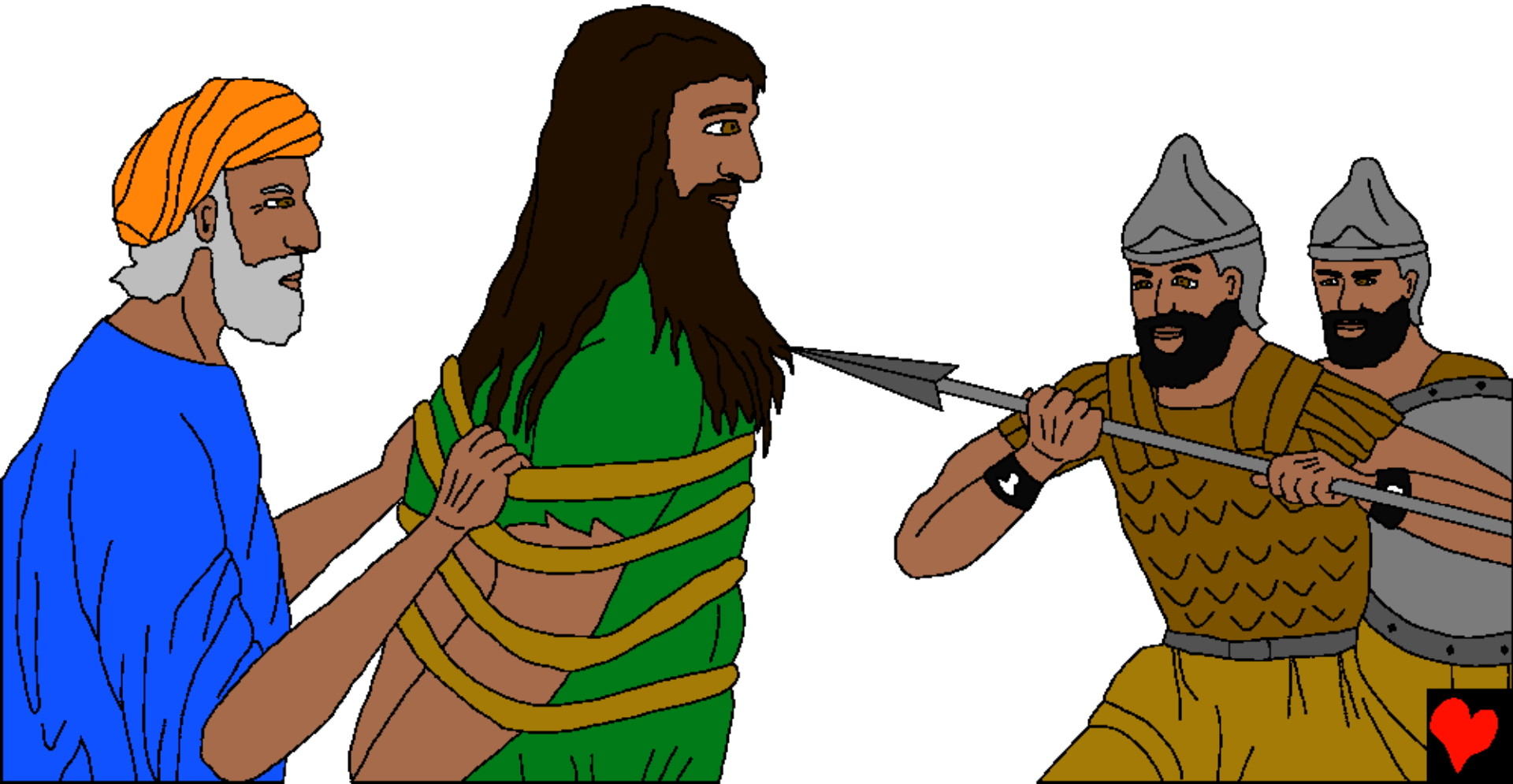


سپس سامسون روباهان را در میان گندمزارهای فلسطینیان رها

کرد.



حالا فلسطینی ها می خواستند انتقام بگیرند. سامسون اجازه داد تا توسط فلسطینیان دستگیر شود.



اما روح خدا به کمک سامسون
آمد. او طناب‌ها را پاره کرد و
استخوان تازه چانه‌الاغ مرده
ای را یافت، و آن استخوان را
برداشت و با آن هزار نفر از
دشمنانش را کشت.



فلسطینیان به دنبال سامسون بودند تا اینکه سرانجام
یک شب او را در شهری به دام انداختند. آنها دروازه
شهر را بستند و به کمین سامسون نشستند، اما
سامسون نیمه شب از خواب
بیدار شد و
دروازه ها را از



جا کند و روی
شانه هایش
بست و از شهر
خارج شد.



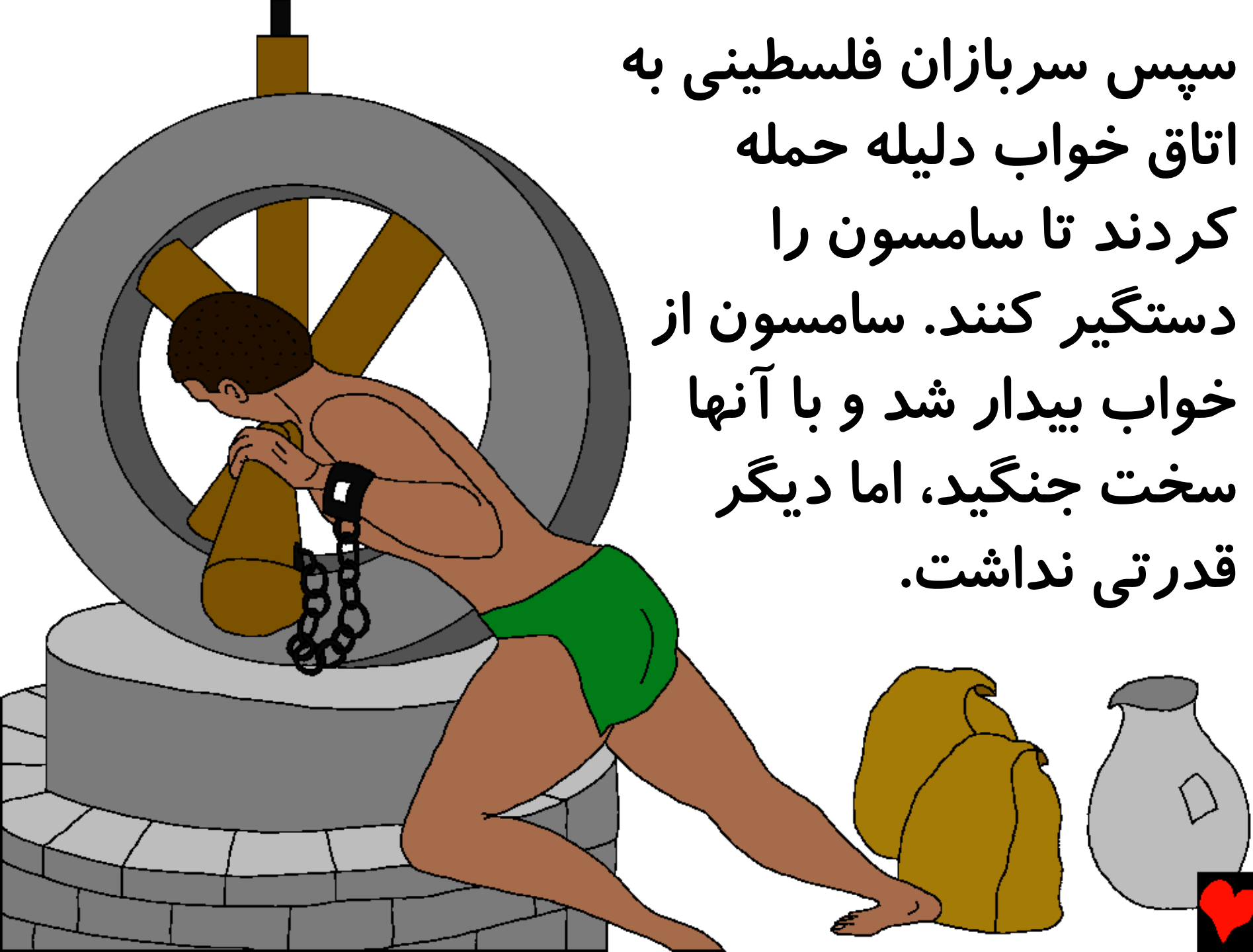
اما سامسون عهد خودش را با خدا شکست. خداوند تا زمانی به او نیرو می داد که از او پیروی می کرد. یک روز سامسون راز قدرت خودش را به دلپله که یه جاسوس زیبا روی فلسطینی بود گفت.



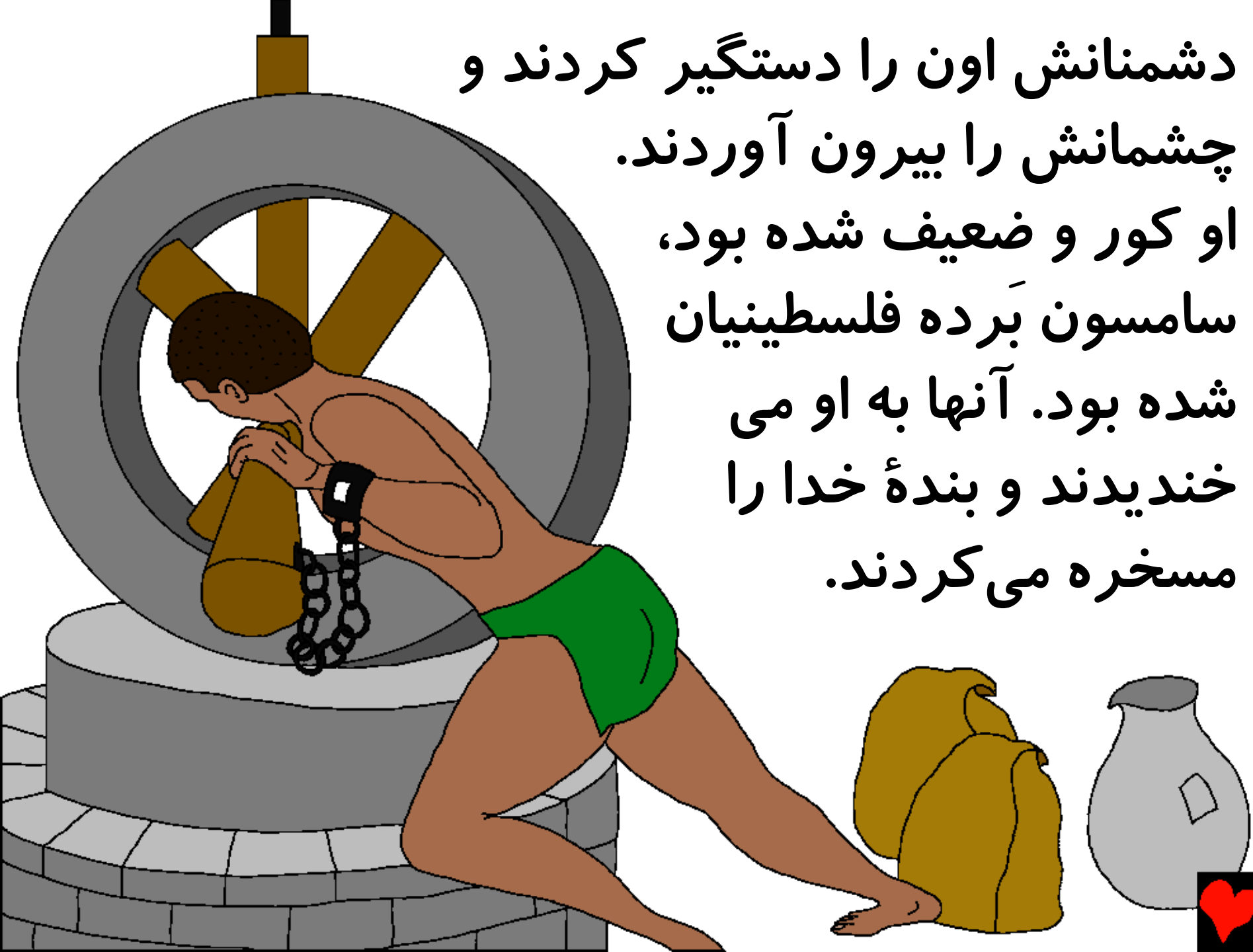
دلیله سر سامسون را بر
روی پاهایش گذاشت و یک
نفر را صدا کرد تا هنگامی
که سامسون خوابیده است
موهای او را کوتاه کند.



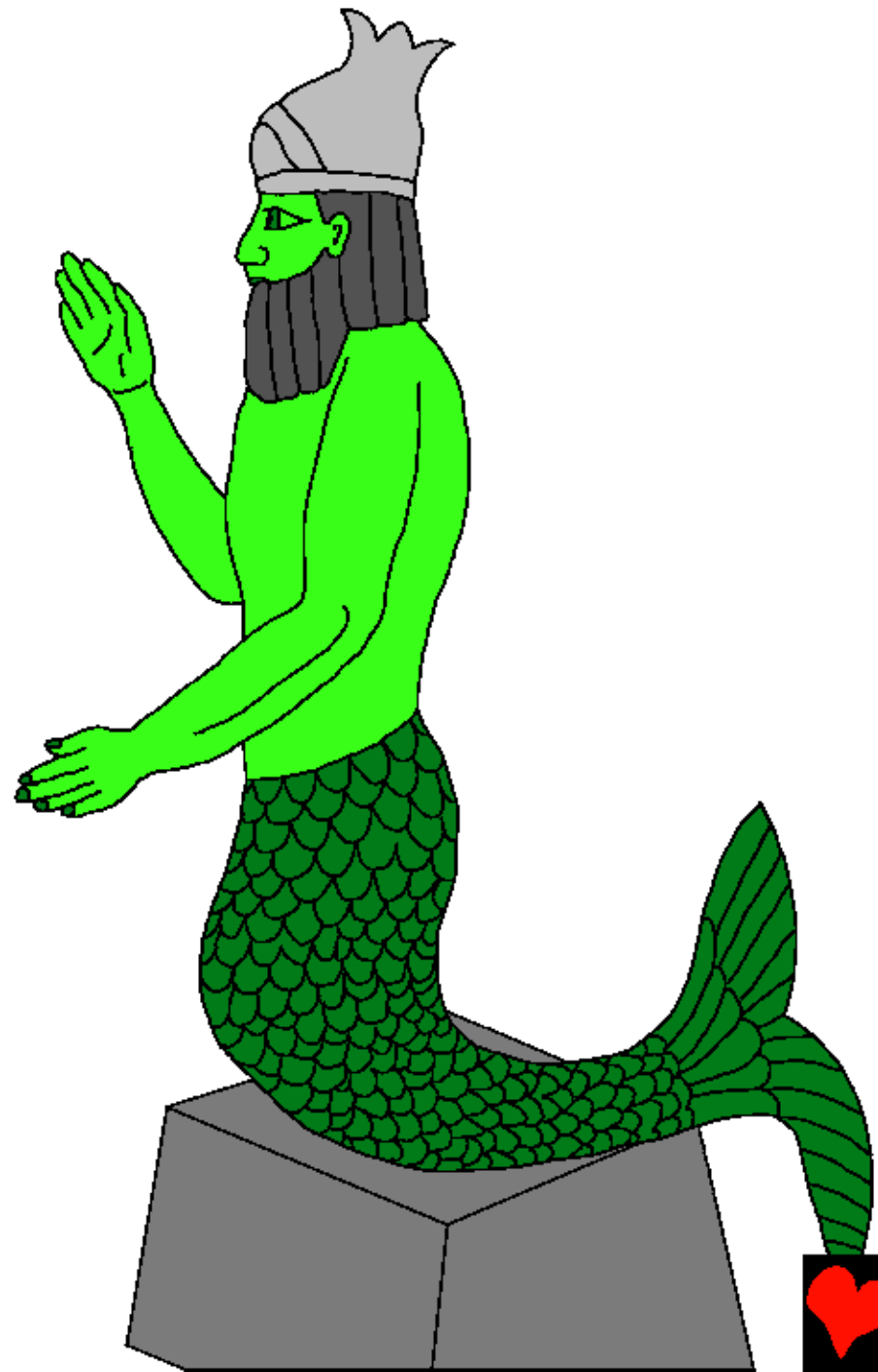
سپس سربازان فلسطینی به
اتاق خواب دلیله حمله
کردند تا سامسون را
دستگیر کنند. سامسون از
خواب بیدار شد و با آنها
سخت جنگید، اما دیگر
قدرتی نداشت.



دشمنانش اون را دستگیر کردند و
چشمانش را بیرون آوردند.
او کور و ضعیف شده بود،
سامسون برده فلسطینیان
شده بود. آنها به او می
خندیدند و بنده خدا را
مسخره می کردند.



فلسطینیان بخاطر
دستگیری سامسون
جشنی برپا کردند، آنها
بت خودشان "داجون" را
ستایش می کردند که
سامسون را به دست آنها
تسلیم کرده بود. آنها در
معبد داجون نوشیدند و
شاد بودند. سپس
سامسون را به نزد
خودشان خواندند.



پسری سامسون را به همراه آورد و به او اجازه داد
که به ستونهایی که در معبد قرار گرفته بود تکیه

بدهد. اما

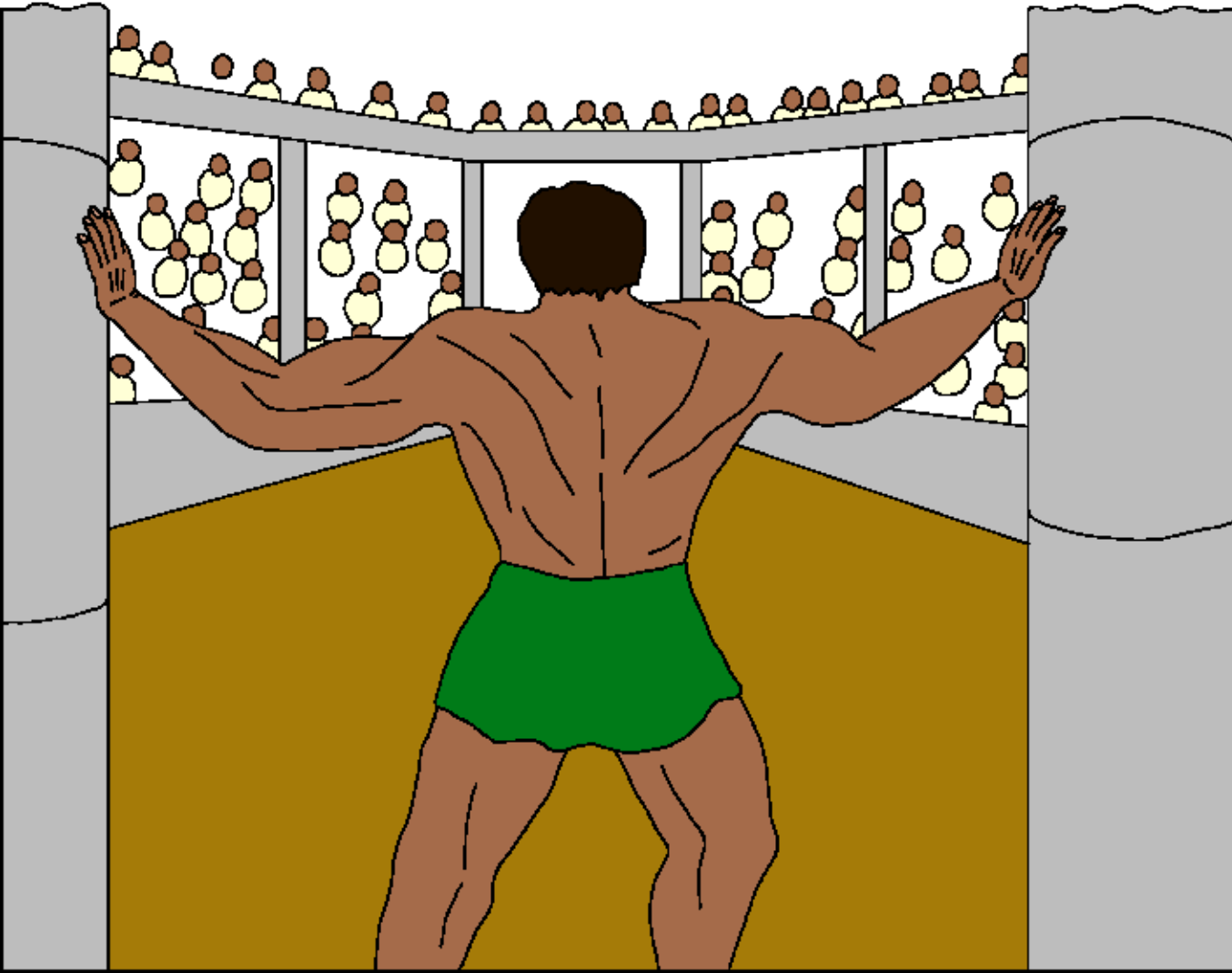
موهای

سامسون در

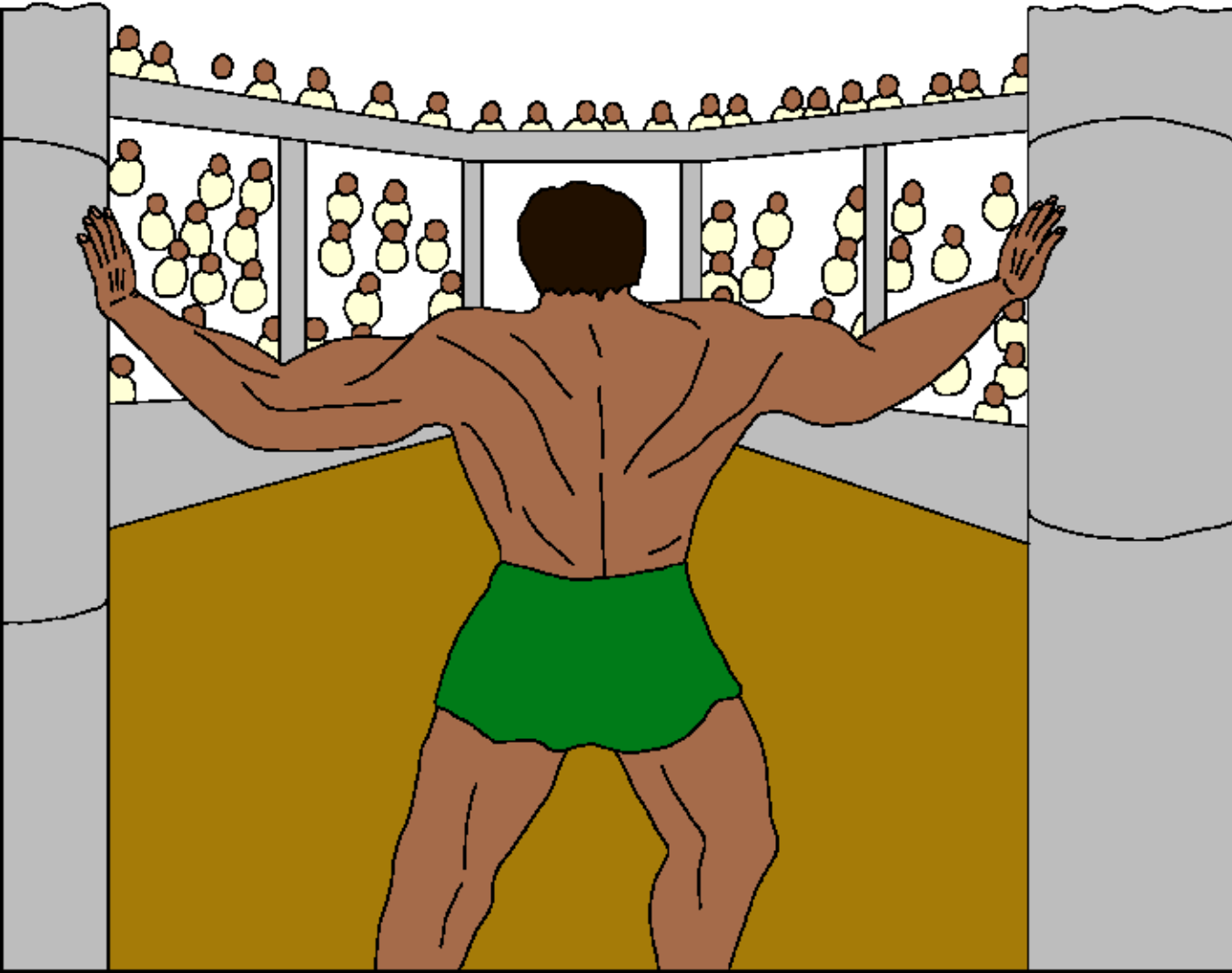
زندان شروع

به رشد

کرده بود.



حالا او نزد خدا دعا کرد و گفت: "خداوند! فقط یکبار
دیگر به من قدرت بده تا انتقام دو چشمانم را
بگیرم."



آیا خدا دوباره به سامسون قدرت می دهد؟

آیا سامسون می تواند یک کار
غیر ممکن را انجام بدهد؟ بله!

بله! او زور زد و تقلا کرد،

سامسون ستونهای محکم

را از هم جدا کرد.

معبد داجون به

ویرانه ایی تبدیل

شد و هزاران

فلسطینی به همراه

سامسون مُردند.



سامسون، مرد قدرتمند خدا

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

داوران بابهای ۱۳-۱۶

"کشف کلام تو نور می‌بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰



پایان



داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی
صحبت می‌کنند که ما را آفرید و ارادهٔ او این
است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی
که او آنها را گناه می‌خواند. مجازات گناه مرگ است، اما
خدا جهانیان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود را
فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد.
عیسی مسیح پس از مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا
رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او بخواهی که
گناهان تو را ببامرزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو
خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.



اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را
بکن: عیسای عزیز من ایمان دارم که تو خدا هستی، و به
صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من بمیری، و
اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من
بشوی و گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته
باشم و برای همیشه با تو زندگی کنم. کمک کن تا به
عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای
تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن!
انجیل یوحنا ۳: ۱۶

